رویداد

آیین رونمایی از ۶ رمان دفاع مقدس
همزمان با سالروز شکست حصر آبادان برگزار شد

# حقایق جنگ را باید به گوش مردم رساند

**مهران حبیبی‌نژاد**

**به مناسبت سالروز شکست حصر آبادان، ویژه‌برنامه شب خاطره همراه با آیین رونمایی از شش رمان تولیدشده مرکز آفرینش‌های ادبی حوزه هنری، پنجم مهرماه سال جاری با حضور سیدمحمد حسینی معاون پارلمانی رئیس‌جمهور، علی‌اکبر حسینی محراب استاندار خوزستان، میلاد عرفان‌پور رئیس مرکز آفرینش‌های ادبی و مرکز موسیقی حوزه هنری و جمعی از مسئولان و هنرمندان در سالن خلیج‌فارس سازمان منطقه آزاد اروند برگزار شد.**

در این مراسم سیدمحمد حسینی دفاع مقدس را تحول و فصل جدیدی در تحولات ایران اسلامی دانست و اظهار کرد: نیروهای بعثی صدام با تمام تجهیزات آبادان را محاصره کردند ولی با مقاومت نیروهای نظامی و مردمی با شکست روبه‌رو شدند.

وی افزود: آبادان از همه طرف محاصره بود ولی مردم مقاوم و پایدار این خطه برابر دشمن تا دندان مسلح ایستادگی کردند و صدام که قصد داشت یک هفته‌ای تهران را فتح کند، دستش کوتاه ماند.

معاون پارلمانی رئیس جمهور فداکاری مردم آبادان را مثال زدنی دانست و گفت: دلاوری و غیرت عشایر و مردم، لشکر صدام را به عقب راند تا حصر آبادان با دستور حضرت امام(ره) شکسته شود.

حسینی با اشاره به سفر رهبر فرزانه انقلاب در زمان حصر به آبادان که مایع دلگرمی رزمندگان شد، افزود: پیروزی فراموش‌نشدنی در آبادان آغازی بر عملیات‌های گسترده بود تا دشمن از خاک ما بیرون رود.

وی افزود: ایران در تمامی جنگ‌های گذشته مانند دوران قاجار و پهلوی خاک خود را از دست داد، کشورهایی که در شمال ایران قرار دارند روزگاری جزو کشور ما به شمار می‌رفتند اما در دوران پهلوی دوم، بحرین که استان چهاردهم ایران بود، بدون جنگ و به واسطه قراردادهای ننگین از کشور جدا شد.

معاون پارلمانی رئیس‌جمهور گفت: در دوران قبل از انقلاب پادشاهان کشور گوش به فرمان غربی‌ها و امریکا بودند و در جنگ جهانی با وجود اینکه ایران بی‌طرف بود، کشورمان را اشغال کردند.

حسینی با اشاره به غیرت و شجاعت رزمندگان اسلام در هشت سال دفاع مقدس گفت: فرزندان غیور و دلاور آبادان، خرمشهر و دزفول با دست خالی سینه سپر کردند و وجبی از خاک وطن را به دشمن ندادند.

وی افزود: این همت و غیرت بود که ما را سربلند نگه داشت، حصر آبادان شکسته شد تا امروز با خودباوری و اعتمادبه‌نفس بتوانیم بگوییم حصر اقتصادی را نیز شکست دادیم، حصر علمی را نیز خواهیم شکست تا دشمن را وادار به عقب‌نشینی از نقشه‌های شوم خود کنیم.

معاون پارلمانی رئیس‌جمهور بیان کرد: در تمامی حوزه‌ها از جمله فرهنگ و اقتصاد و حوزه تجهیزات خود را باید قدرتمند کنیم تا دشمن بداند هر اقدامی کند، پاسخ کوبنده داده خواهد شد.

حسینی در بخش دیگری از سخنان خود گفت: داعش جنایتکاری که با تمام روش‌ها قتل و جنایت انجام می‌داد، با ورود جوانان شجاع ایران، زمینگیر و نابود شد و امروز شعاع تأثیرگذاری انقلاب اسلامی فراتر از مرزهای جغرافیایی ایران است، هر جایی مظلوم هست، امید آنها به جوانان ایران خواهد بود.

وی افزود: ما در جنگ تحمیلی برابر دشمنان ایستادیم تا فرهنگ ایستادگی و مقاومت را گسترش دهیم، در امریکای لاتین که حیاط خلوت امریکای استکبار بود، اکنون مخالف این کشور استکباری هستند.

معاون پارلمانی رئیس‌جمهور نیاز امروز را فرهنگ ایثار دانست و گفت: این فرهنگ حماسی باید به نسل‌های جدید انتقال داد، اگر در زمان کرونا این فرهنگ وجود نداشت، این بیماری منحوس را شکست نمی‌دادیم. حسینی بیان کرد: برای سازندگی کشور، خدمت به مردم و پیشرفت کشور نیاز به مجاهدت است، در دو سال گذشته دولت آقای رئیسی با همین روحیه در میدان حضور دارد و در حال خدمت رسانی به مردم است. وی با اشاره به مشکل آب در سایر استان‌های کشور اظهار کرد: رئیس‌جمهور تاکنون شش بار به استان خوزستان سفر کرده است تا کم‌کاری‌های گذشته را جبران کند، همزمان نیز در کل کشور کار آغاز شده و دولت برای رفع مشکل آب از همه توان و امکانات خود استفاده می‌کند که در همین راستا تعامل با همسایگان نیز جزو سیاست‌های دولت است.

حسینی گفت: آنهایی که قصد بحران‌زایی در ایران داشتند، اکنون مأیوس شده‌اند، زیرا ملت ایران با روحیه جهادی دست‌دردست هم داده‌اند تا به خودکفایی برسند. همچنین در این مراسم، حسینی محراب، استاندار خوزستان نقش زنان در طول جنگ را انکارناپذیر دانست و گفت: در جنگ، زنان در بسیاری از حیطه‌ها از مردان پیشی گرفتند.

وی گفت: حماسه مقاومت مردم آبادان در زمان حصر مکتب جهاد را تقویت بخشید و مردم این شهر در تاریخ انقلاب اسلامی تاریخ‌ساز هستند. استاندار خوزستان افزود: فرهنگ و جامعه‌شناسی آبادان، این شهر را به عنوان یک مکتب فکری به کشور معرفی کرده که علاوه بر این نیز شور، نشاط و شادابی مختص این شهر را در جنگ مشاهده کردیم. حسینی محراب بیان کرد: کارهای خوبی در حوزه عمران این شهر انجام و در سفر دوم ریاست جمهور به استان خوزستان مصوبات خوبی در نظر گرفته شده است که با تخصیص منابع مالی این مصوبات، تحول خوبی در زمینه‌های مختلف فرهنگی، عمرانی و شهری رقم زده خواهد شد.

میلاد عرفان‌پور، رئیس مرکز آفرینش‌های ادبی و مرکز موسیقی حوزه هنری نیز از میهمانان و مدعوین این مراسم بود و با سخنانی در خصوص حقایق جنگ و اینکه این حقایق را باید به گوش مردم و جامعه امروز رساند، اظهار داشت: استان خوزستان و به ویژه شهرهای آبادان و خرمشهر جزو پایگاه‌های اصلی جنگ و دارای پیشینه‌ای غنی از ایثار و جانفشانی مردم در دوران دفاع مقدس است که باید به صورت جد مورد توجه قرار گیرد. وی همچنین بیان کرد: با توجه به ظرفیت گسترده‌ای که در حوزه دفاع مقدس وجود دارد، نیازمند رویکرد مناسبی برای پرداختن به محتوای کتاب‌های دفاع مقدس هستیم تا دستاوردهای دفاع مقدس و حماسه‌های عظیمی که در این هشت سال به وقوع پیوسته است، به شکل مستند و جذاب به مردم ارائه شود. عرفان‌پور با اعلام آمادگی مرکز آفرینش‌های ادبی حوزه هنری مرکز و آمادگی برای برگزاری چنین رویدادهای ثمین و ارزشمندی اظهار داشت: شش اثری که امروز در رابطه با مقاومت مردم خرمشهر رونمایی شد، ماحصل تلاش طولانی‌مدت هنرمندانی است که برای شناساندن دفاع مقدس به مردم تلاش مضاعف کردند و این کار بسیار ارزشمندی است. یکی از برنامه‌های ما در مرکز آفرینش‌های ادبی هم توجه به مؤلفان حوزه ادبیات پایداری است و تلاش ما این است که قدم مؤثری در راستای رشد و گسترش محصولات فرهنگی و هنری این حوزه برداریم. شش اثر منتشرشده با موضوع خرمشهر که آیین رونمایی آن انجام گرفت، عبارتند از: رمان‌های «وقتی حیات خواب بود» نوشته «الهه طاهریان»، «هفت‌هزار وسی صدویک روز بعد» به قلم «راضیه بهرامی‌راد»، «نور چشمی» از «مهدیه جلالی»، «میحانه میحانه» به نویسندگی «محبوبه حاجیان‌نژاد»، «بشکوچ» از «سلمان کریمی» و «خون برادرهایی از شهر» به قلم «مهدی زارع» که از سوی انتشارات سوره مهر حوزه هنری به تازگی به چاپ رسیده است. همچنین جلسات معرفی و تحلیل رمان‌های مذکور در روزهای سوم مهر در سینما کیهان آبادان و چهارم مهر در سالن جلسات سازمان منطقه آزاد اروند با حضور میلاد عرفان‌پور، بهزاد دانشگر، تیمور آقامحمدی، داود خدایی، نویسندگان رمان و علاقه‌مندان ادبیات داستانی برگزار شد.

گزارش

روایتی از برگزاری رویداد تجسمی «رحما» در زاهدان

# «رحما» قابی از وحدت

**فاطمه رضایی**

**رویداد «رحما» که به صورت دوسالانه در زاهدان برگزار می‌شود، سال ۱۴۰۰ برای اولین بار در رشته طراحی پوستر با حضور ۳۰ گرافیست از استان‌های کرمان، سیستان‌وبلوچستان، خراسان جنوبی، یزد و هرمزگان برگزار شد. رحما یک رویداد تجسمی با هدف هویت بصری و تجسمی بخشیدن به سیستان‌وبلوچستان به عنوان مظهر وحدت اسلامی و همچنین زاهدان به عنوان پایتخت وحدت اسلامی است که امسال نیز به مناسبت هفته وحدت برگزار شد. در ادامه روایتی از این رویداد را می‌خوانید.**

از بچه چهار پنج ساله تا پیرمرد ۸۰ساله با ابروهای بالارفته وسط محوطه خاکی مرکز جماعت تبلیغ ایستاده بودند و نگاه‌مان می‌کردند. مرکز جماعت تبلیغ جایی بود که پیر و جوان بی‌هیچ چشمداشتی و واقعاً جهادی برای تبلیغ دین می‌آمدند و نه روحانی بودند و نه مسئول، مردم بودند. آقایی با لباس بلوچی و جلیقه مشکی که تن چند نفر دیگر هم بود، آقای اسداللهی را کناری کشید و چیزهایی گفت. بعد آقایان را سمت ساختمان بزرگ اصلی راهنمایی کرد و جلوتر از ما راه افتاد سمت حیاطی که گوشه این محوطه بود، حیاط آب و جارو شده‌ای که وسطش باغچه کوچکی بود. راهنمایی‌مان کردند سمت اتاق ۱۲ متری که از سفره پهن شده با دیس‌های پرمیوه و کناره و پشتی‌ها می‌شد فهمید منتظر میهمان است. دو سجاده بزرگ را بین سفره پهن کردند تا نمازمان را بخوانیم. آقای اسداللهی چند سنگ را شست تا به جای مهر استفاده کنیم، آقای بلوچی که کنارش بود، انگار به وی برخورده باشد، اشاره کرد که پشت پرده مهر هست. این یعنی شیعیان زیادی اینجا میهمان بوده‌اند و نماز خوانده‌اند. این مدل سفره پهن کردن مختص قوم بلوچ است، همان‌قدر ساده و پروپیمان. نمازمان را نوبتی خواندیم و از خودمان پذیرایی کردیم تا آقایان هم برسند. نیم‌ساعتی گذشت تا مردها هم به جمع‌مان اضافه شدند. آقای اسداللهی مدام مثل اسپند روی آتش داخل اتاق می‌آمد، در گوش آقایی که میزبان‌مان بود، چیزهایی می‌گفت و باز می‌رفت بیرون. نگاه‌های متعجب بیرون را کنار این پچ‌پچ‌ها می‌گذاشتیم، معلوم می‌شد یک چیزی درست نیست. آقای اسداللهی دست‌هایش را مدام به هم می‌مالید، این پا و آن پا کرد و بالاخره دل به دریا زد و گفت انگار تا به حال هیچ خانمی به اینجا نیامده و چون از آداب اینجاست، جهت دلجویی هدایایی را تهیه کرده‌اند و این را حمل بر جسارت نکنید که بلوچ میهمان را حتی اگر قاتل خانواده‌اش باشد، نمی‌راند. به همکارم و خانم‌هایی که همراه‌مان بودند نگاه کردم، نگاه‌ها بین هم ردوبدل می‌شد. بلند شدیم از اتاق برویم بیرون، کفش‌ها جفت‌شده جلوی پای‌مان بود، هدیه سجاده‌های بلوچی با عطر و تسبیح بود؛ سجاده‌هایی که این خاطره قشنگ را نمی‌گذاشت از یادمان برود. از شرمندگی نگاه‌مان نمی‌کردند و پشت سر هم می‌گفتند امیدوارم ما را ببخشید. خیالم رفت به چهره‌های خشنی که رسانه از این مردم به خورد دنیا داده است؛ مردمی که برای میهمان‌شان سفره بی‌حساب و کتاب پهن می‌کنند و در میهمان‌نوازی برای‌شان فرقی ندارد؛ شیعه، سنی، دوست، آشنا، غریبه. اینها به دنبال تفرقه هستند؟ این تفکر فقط از کسانی برمی‌آید که هیچ وقت بین مردم نبوده‌اند. ون دم در آماده بود که ما را برساند، مگر می‌گذاشتند میهمان خودش برود؟ دم در روی گاری پسته وحشی(بنه)، آجیل هندی، تخمه و آجیل بود. می‌خواستیم کمی خرید کنید نوبرانه برای هنرمندان‌مان، تا کارت را سمت فروشنده گرفتیم، گفت حساب شده. این جماعت تبلیغی‌ها خیلی شرمنده‌مان کردند. برای منی که چندین بار میهمان این مردم بوده‌ام چیز عجیبی نبود، ما به این مردم و محبت‌شان عادت کرده بودیم، اما هنرمندانی که با ما بودند لبخند از روی لب‌شان گم نمی‌شد، می‌گفتند قابل احترام است، هر مکانی آدابی دارد اما اینکه اینقدر با محبت تا لحظه آخر نگذاشتند، بفهمیم ورود خانم‌ها ممنوع است، این هدیه‌ها و این برخوردهاست که این قوم را متمایز از تصویر رسانه می‌کند. تا برسیم با خودم فکر می‌کنم هزاران سلبریتی، هزاران مسئول آمده‌اند این مردم را دیده‌اند، نان و نمک‌شان را خورده‌اند، محبت‌شان را چشیده‌اند و چه اجحافی که می‌گویند مردم محروم!

مثل کسی که چیز باارزشی دارد و منتظر فرصت است فخر بفروشد، به مناسبت هفته وحدت دور هم جمع شده بودیم. درست همان حال و هوا. گرد مزار شهید حاج محبعلی فارسی جمع شده بودیم و آقای زاهد شیخی تنها ایستاده بود بین دوستانی که همه رفته بودند. پای سخنش، ما را برده بود به سال‌هایی که نبودیم، کسی نگاهش نمی‌کرد، چند نفر از مردها تند تند پلک می‌زدند، خانمی از جمعیت دور شد و همه‌مان به یک چیز فکر می‌کردیم، حالا که هستیم! این دیدار اول صبحی جان ریخته بود به کالبد لطیف هنرمندانی که از شهرهای مختلف آمده بودند برای رویداد ملی رحما، برای فخرفروشی. گلزار شهدا را به مقصد مسجد جامع ترک کردیم، این بار پشت دری که جامانده بود از حادثه انتحاری، روایت حاج حسنعلی نوری، جانباز دفاع مقدس و حادثه تروریستی تاسوکی را شنیدیم، می‌گفت باتری قلبش را تازه عوض کرده، دو انگشت از دست چپش و خیلی چیزهای دیگر را همان هشت سال جا گذاشته بود. با سه انگشت باقی مانده از گذشته به آینده پل می‌زد؛ مسیری که باید ترسیم می‌کردیم و طی می‌شد. بعد از مختصر بازدید مسجد جامع جمعیت ۲۰نفره‌مان راه افتاد سمت معبد سیک‌ها. کوچه رنگارنگ و پرنقش و نگار سنگفرش‌شده گویای این بود که متعلق به هندی‌هاست. همیشه وقتی از این کوچه رد می‌شدم به دنبال در بزرگ پرزرق و برقی بودم که ورودی معبد باشد، اما انگار واقعاً در معبد همان در کرم‌رنگ ساده‌ای بود که آقایی با تیشرت و دستار آبی درست مثل فیلم‌های هندی با سیبیل تاب خورده به ما خوشامد می‌گفت. با جمله طلایی خانم‌ها مقدم‌ترند، زودتر از مردها وارد حیاط معبد شدیم، مثل حیاط خانه‌های قدیمی بود. قطعاً ورود به مکان‌های مذهبی آداب خاص خودش را دارد و این وقتی جالب شد که به آقایان گفتند باید لچک نارنجی ببندند سرشان. قیافه‌های‌شان دیدنی بود و از آن دیدنی‌تر لبخند مرموز خانم‌ها بود. دیدن جامعه هنری با آن تیپ‌های خفن با لچک نارنجی حتی تصورش هم خنده‌دار است. کفش‌های‌مان را پایین پله‌ها درآوردیم و رفتیم داخل، کف معبد از فرش‌های ساده نه چندان یکدست پوشیده شده بود و وسطش انگار مقبره‌ای باشد که بعداً فهمیدیم جای کتاب مقدس است. با گل و پارچه‌های زرق‌وبرقی تزئین شده بود تا لچک یکی از آقایان می‌افتاد، مثل توی حرم که مدام تذکر می‌دهند، به آنها تذکر می‌دادند و خانم‌ها از خنده ریسه می‌رفتند. آداب و رسوم سیک‌ها جالب بود، مثلاً چند همسری برای‌شان شرعا و قانوناً ممنوع بود، بت‌پرستی ممنوع بود، یکتاپرست بودند، ۱۰ پیامبر داشتند و... آقایی که دستار آبی بسته بود و نگاه نافذی داشت، از ایران و میهمان‌نوازی مردمش می‌گفت، از اینکه در ادارات سردار صدایش می‌کنند و به آنها احترام می‌گذارند، می‌گفت ۶۵سال دارد و هیچ وقت در ایران احساس غربت نکرده است. برق غرور توی چشم‌های جماعت حاضر در معبد می‌درخشید. اگر زاهدان زندگی کرده باشید، حتماً از طب سنتی سیک‌ها خیلی تعریف شنیده‌اید، می‌گفتند عطاری سنت دیرینه پدران‌شان برای کمک به مردم کم‌برخوردار و عموم جامعه است. می‌گفت غذای معبد فقط گیاه است، گوشت اینجا طبخ نمی‌شود. تجربه قشنگی بود، با احترام بدرقه‌مان کردند. توی اتوبوس وقتی خانم‌ها به ما می‌گفتند فکر می‌کردیم اینجا بیابان بی‌آب و علفی بیشتر نیست و شگفت‌زده شده‌اند، به چهره‌های مظلوم و راضی مردم شیعه و سنی توی خیابان نگاه کردم و دلم گرفت از ظلم رسانه. عصر وقتی هنرمندان شیعه و سنی پیرامون روابط‌شان بی‌هیچ حساسیتی صحبت می‌کردند، تعجب از نگاه‌ها پیدا بود. از اینکه می‌دیدند شیعه و سنی برای هم دغدغه دارند و دیوار به دیوار زندگی می‌کنند، لبخند توأم با ناباوری روی لب‌ها نشسته بود. این جمع آمده بود این حقیقت را، این گران گوهر را به زبان هنر به دنیا نشان بدهد. آخر شب هم شام را در براسان، مجموعه تفریحی خارج شهر با تماشای رقص محلی سیستانی صرف کردیم و تمام مدت این سؤال پرسیده می‌شد، همین کنار هم‌بودن مگر وحدت نیست؟

در آخرین روز از رویداد ملی رحما، بخش طراحی آثار جدی‌تر از روزهای قبل شروع شد. تبادل نظر بین استادان و هنرمندان به قوت خودش باقی بود. انگار ثانیه‌های روز آخر باهم مسابقه گذاشته بودند، استرس لحظات پایانی توی چشم‌های همه نمایان بود. چشم برهم زدنی ساعت ۱۷ شد و باید می‌رفتیم برای اختتامیه. هنرمندان با چشم‌های سرخ و چهره‌های خسته و لبخند نصفه‌نیمه راهی سالن اختتامیه شدند. همه ارگان‌هایی که دست‌به‌دست هم داده بودند تا پایتخت وحدت اسلامی رنگ و بوی از همین جنس به خود بگیرد، گرد هم آمده بودند برای عرض خداقوت به میهمانان سه‌روزه‌ای که قرار بود یادگاری‌های‌شان روی دیوارهای شهر بماند. صدای قاری توی سالن طنین شد: اشداء علی الکفار رحما بینهم... به جمعیت توی سالن نگاه کرد، سفیدپوش‌های بلوچ در کنار سیستانی‌ها. این بار با صدای بلندتری آیه را تکرار کرد. برنامه با شعرخوانی آقای حواشی از شاعران بلوچ آغاز شد، اینجا همه جمع شده بودیم و این کنار هم خوش‌بودن را جشن گرفته بودیم اما نمی‌دانم چه چیز باعث شده این کنار هم بودن برای بعضی‌ها عجیب و سخت‌باور باشد. برنامه با رونمایی و اجرای سرود رحما به پایان رسید؛ سرودی که غرورآفرین بودنش نم اشک به چشم چندنفر از هنرمندان خانم آورده بود و احتمالاً که مردها در کنترل احساسات‌شان قوی‌تر عمل کرده بودند. رحمای سه روزه با همه فراز و نشیبش به پایان رسید و حالا ذوق اجرای این آثار وادارمان می‌کند هر روز با دقت بیشتری شهر را تماشا کنیم و به این تصویر از استان افتخار کنیم.

close ups
نمای نزدیک

مثل کسی که چیز باارزشی دارد و منتظر فرصت است فخر بفروشد، به مناسبت هفته وحدت دور هم جمع شده بودیم. درست همان حال و هوا. گرد مزار شهید حاج محبعلی فارسی جمع شده بودیم و آقای زاهد شیخی تنها ایستاده بود بین دوستانی که همه رفته بودند. پای سخنش، ما را برده بود به سال‌هایی که نبودیم

تلویزیون

گزارشی از تولید یک برنامه تلویزیونی متفاوت در شبکه یک سیما

# درخشش ستاره‌ها در «آسمان» روستا

**سیدرسول حسینی**

**فرارسیدن ایام ربیع نویدبخش شادی و سرور برای آحاد مسلمانان جهان است و به مناسبت سالروز ولادت باسعادت پیامبر مکرم اسلام(ص) افراد و گروه‌های مختلف با توجه به آیین سنت‌های برآمده از فرهنگ خود اقدام به برگزاری جشن و ابراز شادی می‌کنند.**

در همین راستا مراکز استانی حوزه هنری انقلاب اسلامی با همکاری شبکه یک سیما اقدام به برپایی سلسله جشن‌هایی با عنوان آسمان و با موضوع میلاد باسعادت پیامبر(ص) نمودند که این جشن را با بهره‌گیری از ظرفیت هنری و انسانی روستاهای هشت استان کشور و با تأکید بر مفهوم وحدت و برادری میان مسلمانان برگزار کردند. استقبال ویژه مردم از این جشن‌ها سبب شد سراغ برگزارکنندگان آن در مراکز استانی حوزه هنری برویم و از زوایای این کار مطلع شویم.

**این جشن‌ها بستر امیدآفرینی است**

استان گلستان به عنوان یکی از مراکز برگزارکننده این جشن روستای عطاآباد از توابع آق‌قلا را انتخاب کرده بود و جشنی با حضور هزاران نفر از مردم شیعه و سنی این منطقه برگزار کرد. سیدحسام بنی‌فاطمه، مدیر حوزه هنری استان گلستان در رابطه با انتخاب این روستا و نیز روند برگزاری جشن گفت: استان گلستان به لحاظ ساکنان مناطق روستایی شرایط مطلوبی دارد و خوشبختانه نیمی از ساکنان این استان در روستاها ساکن هستند که در امور مختلف فرهنگی و اقتصادی توانمندی‌های ویژه‌ای دارند. برخی مناطق روستایی استان گلستان به عنوان روستای کارآفرین در کشور مشهور هستند و به این دلیل مهاجرت معکوس از شهر به روستاها مشهود است. روستای عطاآباد که میزبان جشن بزرگ آسمان بود نیز به عنوان قطب کارآفرینی در صنعت مبل شهرت دارد و با برگزاری این برنامه در روستا و نمایان کردن ظرفیت‌های متنوع این مناطق در راستای موفقیت در امور اقتصادی و فرهنگی، بذر امید در دل جوانان شکل می‌گیرد.

**جوان دهه هشتادی؛ کارگردان آسمان**

سعید عبدلی‌زاده، مدیر حوزه هنری استان هرمزگان نیز در این مورد افزود: مناطق روستایی به ویژه در استان هرمزگان مملو از نیروهای بااستعداد جوان است که حوزه هنری استان هرمزگان با توجه خاص و حمایت‌های ویژه از مناطق روستایی و نیز مناطق کمترخوردار شهری، توانسته است بسیاری از هنرمندان با استعداد را کشف و به کارگیری کند. جشن «آسمان» نیز تبلور توأمان توجه به ظرفیت مناطق روستایی و نیز استعدادهای جوان بود که خوشبختانه توانستیم تمام نیازهای این برنامه را از ظرفیت‌های موجود در روستای تیرور رفع کنیم، ضمن اینکه تهیه‌کنندگی برنامه بر عهده یک جوان بااستعداد دهه هشتادی بود.

**«آسمان» بستر معرفی قهرمان‌های واقعی**

آقای صمدی، کارگردان و تهیه‌کننده جشن آسمان در استان گیلان نیز در مورد این برنامه خاطرنشان کرد: استفاده از ظرفیت روستاها برای چنین برنامه‌هایی سبب می‌شود در خلال آن قهرمان‌های محلی به مخاطب معرفی شوند که رنگ و بوی واقعی دارند و برای مخاطب باورپذیر و جذاب هستند. همچنین این نوع روایت سبب توجه به اصالت‌ها و هویت‌ها می‌شود که ظرفیت‌ها و سنت‌های بومی را می‌توان در سایه آن زنده نگه داشت.

ویترین

نگاهی به کتاب «رفیق» نوشته الهام باقری

# کتاب کهنه جنگ

**سیدعلی مددزیدی**

**«من کتاب کهنه جنگم. همه شما شهید می‌شید و من زنده می‌مونم. شما کجایید وقتی من ریشم سفید شده و می‌رم روی بلندیای جولان می‌شینم و برای بچه‌هاتون تعریف می‌کنم که چطور شماها شهید شدید. من کتاب کهنه جنگ می‌شم.» همه می‌خندیدند و می‌گفتند: «ورق ورق بشه این کتاب کهنه جنگ.» با خنده می‌گفت: «بی‌معرفتا، یه بلانسبتی بگید.»**

کتاب کهنه جنگ، خلیل موتوری، بابا خلیل و برادر خلیل، همه و همه در یک خلیل جمع می‌شوند، شهید خلیل حسن‌بیگی. متولد ۲۸مرداد ماه ۱۳۳۲ و بار سفر بسته ۲۵دی ماه ۱۳۶۵. ۳۳سال گشت و گذار در کوچه‌پس کوچه‌های دنیا که به اذعان اکثر هم‌رکابانش، لحظه‌ای از تغییر و رشد خالی نشد. ۳۳سالی که این‌بار از دوربین قلم الهام باقری روایت شده و از دل چاپخانه سوره مهر راهی بازار گشته است.

قبل از ورود به پروسه تشریح اثر لازم است مروری بر توضیحات نویسنده اندر احوالات نحوه شکل گیری کتاب داشته باشیم: «کوتاه سخن اینکه خاطرات و دل گفته‌ها از اطرافیان شهید را شنیدم، خواندم و جمع‌آوری کردم. هر جا که تضادی در روایت‌ها مشاهده می‌شد، سعی می‌کردم با تحقیق بیشتر به روایت صحیح نزدیک شوم... آنها که دستی به قلم دارند، می‌دانند که نوشتن یک زندگی‌نامه داستانی در کنار حفظ جذابیت‌های یک روایت داستانی و درگیر تخیلات نشدن و روایت صحیح آنچه در واقع بوده است، کار را برای نویسنده کمی پیچیده و دشوار می‌کند. در این کتاب، تمامی خاطرات به صورت داستانی پردازش شده است و فقط یک روایت خام نیست.»

نویسنده در مقدمه روی این نکته تأکید دارد که به وسیله جست‌وجو کردن در منابع مستند و زیرورو کردن خاطرات، به یک گزارش مستند و چکش کاری‌شده رسیده و سپس به وسیله پرداختی داستانی، به اثر سر و شکل داده. اما با مرور کتاب نتیجه‌ای غیر از این دو خطی به دست می‌آید. غیر از مقدمه و سه پیوست پایانی، کتاب از هفت فصل تشکیل شده. در پاورقی ابتدای هر فصل، نویسنده شناسنامه‌ای از راوی فصل ارائه می‌کند و سپس مخاطب وارد ماجرا می‌شود. در پنج فصل ابتدایی، سوژه از زاویه نگاه مادر، خواهر، همسر و برادر رضاعی شهید روایت می‌شود و به جز فصل دوم و پنجم که کمی به چند پارگی ابتلا پیدا می‌کنند، سبک و سیاق همانی است که نویسنده اشاره کرده؛ روایتی شبه‌داستانی که بنایش روی مستندات استوار است. اما از فصل ششم، شیوه روایتگری تغییر می‌کند. در فصل ششم که از قضا بلندترین فصل کتاب هم است، تقریباً از اواسط فصل از ساحت قصه خارج و به جایی در قلمرو خاطرات وارد می‌شویم. دیگر نه اشخاص پرداخت دارند و نه در پس‌پرده روایت پیرنگ و نخی دیده می‌شود. در فصل هفتم هم روایت خودش را مقداری به قلمرو قصه‌شدن نزدیک می‌کند ولی دوباره همان آش و کاسه را تحویل خواننده می‌دهد که در فصل قبلی داده بود. در نحوه چینش فصول، توالی زمانی، ماهانه و سالانه در نظر گرفته نشده، ولی به طور کلی ابتدا به امر کودکی و نوجوانی و سپس جوانی شهید ترسیم شده است، البته اینگونه به نظر می‌رسد که از قبل این توالی زمانی، اثر، روند تکامل شخصیت شهید را نیز به تصویر می‌کشد. به گونه‌ای که در پایان کتاب، سیر تحولات شخصیتی شهید در کودکی، نوجوانی و جوانی برای مخاطب کاملاً روشن می‌شود. در آخر باید عارض شویم که «رفیق» مرکبی از قصه و خاطره است که می‌خواهد تمثال جامعی از شهید خلیل حسن‌بیگی باشد و اگر به آثار داستانی و مکتوبات خاطره‌محور در اتمسفر دفاع مقدس علاقه‌مند هستید، این اثر در ۱۶۴ صفحه و با قیمت ۶۵هزار تومان قابل تهیه است.